

# بچه گربه تشنه

حوصله ایستاد تا بچه گربه آب بخورد. بچه گربه که آب خورد، خودش را لیسید و بعد هم از کنار پیامبر(ص) و یارانش رد شد. پیامبر(ص) به سرعت به طرف جوی آب راه افتاد و آستین‌هایش را بالا زد تا وضو بگیرد.

یکی از یاران ایشان با دیدن این صحنه با خودش گفت: «چه قدر پیامبر مهربان است حتی برای انجام وضو و نماز خواندن هم حاضر نیست به بچه گربه‌ای آزار برساند». نهر آب هم خوش حال بود که بچه گربه سیراب از کنارش رفته بود و هم خوش حال بود که پیامبر(ص) و یارانش آن جا بودند و داشتند وضو می گرفتند.

آن روز پیامبر(ص) با تعدادی از یارانش بیرون از خانه بود. پیامبر(ص) حواسش به وقت نماز بود برای همین مثل همیشه به آسمان نگاه کرد و بعد به طرف نهر آبی که همان نزدیک بود راه افتاد. همراهان پیامبر(ص) هم پشت سر او راه افتادند چون می‌دانستند پیامبر(ص) دوست دارد نمازش را اول وقت بخواند. آن‌ها هم دوست داشتند نمازشان را با پیامبر(ص) بخوانند. همان‌طور که پیامبر(ص) به طرف نهر آب می رفت، ناگهان ایستاد. یاران ایشان هم ایستادند. یکی از آن‌ها خواست بگوید: «چیزی شده است؟» که چشمش به بچه گربه‌ای زیبا افتاد که داشت آب می‌خورد. پیامبر(ص) با صبر و

نویسنده: عباسعلی سپاهی یونسی

تصویرگر: زهرا امسان‌فر



فان صدک

شماره ۴۲  
۲۴ اردیبهشت  
۱۴۰۱

داستان  
بخوانیم

۱۲